

تأملی در معنا و مبنای توسعه غربی و توسعه اسلامی - ایرانی

عبدالرضا باقی^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۱۵

تاریخ تصویب: ۹۰/۶/۲۱

چکیده

این مقاله بررسی تعاریف، مبانی و لوازم و ارکان توسعه را به عهده دارد. توسعه‌ی مورد نظر در این نوشتار توسعه‌ای است نه غربی، نه صوفیانه و نه دنیا زده، بلکه الگوی چهارمی را مورد کند و کاو قرار می‌دهد که با فرهنگ ایرانی و اسلامی مرتبط است؛ در تبیین این مدل سعی شده است از رهگذر نگاهی مقایسه‌ای و از منظر علوم انسانی، مبانی توسعه‌ی غربی و توسعه‌ی ایرانی - اسلامی در محورهای فلسفی (معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی) اخلاقی، دینی، جامعه‌شناختی و تاریخی مورد تأمل و بررسی و نقد قرار گیرد و مرز دقیق مدل توسعه‌ی مورد نظر تبیین گردد. در ادامه پس از اشاره به لوازم و ارکان توسعه، پیشنهادات و راهکارهایی برای تحقق هر چه بهتر این مدل ارائه می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: توسعه، غربی، اسلامی، ایرانی، معنا، مبنا.

۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا. (Ar_Baghi88@yahoo.com)

مقدمه

با توجه به اینکه «توسعه» در تلقی مدرن آن، یکی از مؤلفه‌های «تجددگرایی» است و تجددگرایی مدرن، محصول و میوه‌ی علوم تجربی جدید است و علوم تجربی نیز در کند و کاو خود، ابتدا و اتکا بر حس و تجربه دارد و حس و تجربه نیز با محسوسات و طبیعت مادی سر و کار دارد؛ پس از یک سو، توسعه در تلقی مدرن و غربی آن، یک سمت و سوی مادی و طبیعی دارد؛ از سوی دیگر توسعه در تلقی فوق کاملاً به معنای نوسازی نیست؛ چه آن که توسعه در قالب رهیافت پروسه وار امکان تحقق دارد حال آن که نوسازی را می‌توان پروژه‌وار نیز دنبال کرد و در همین رویکرد است که ترادف آن با غربی شدن مصداق پیدا می‌کند.

لازمه غربی شدن هم اقتباس تمامی یا برخی از الگوهای توسعه از کشورهای غربی است؛ حال اگر کشور و ملتی در جد و جهد باشد که نه غربی شود و نه غرب ثانی گردد و از توسعه نیز برخوردار شود، اما نه صرفاً توسعه دنیوی مادی، چنین ملت و کشوری چه باید بکند؟ به کدام راه باید برود؟ آیا توسعه‌ای که بر آمده از متن و بطن یک تاریخ و تمدن با تجربیات و تحولات خاص خودش می‌باشد، می‌تواند به ملت و جامعه‌ای دیگر، با تاریخ و تمدن و تجربیات و تحولات دیگر تسری یابد؟ یا اینکه باید بپذیریم هر جامعه و هر فردی که در آن جامعه زندگی می‌کند، ناگزیر در نقطه‌ای قرار گرفته است که آن نقطه حاصل تمام تحولات پیشین آن جامعه و افراد است، که در چند و چون تمام اقدامات بعدی آن جامعه مؤثر است؛ اگر این نکته را در اینجا اجمالاً مورد پذیرش قرار دهیم، لازم است به سراغ الگویی از توسعه باشیم که با فرهنگ دینی و ملی ما سازگار افتد. در اینجا نیز در یک نگاه کلان و کلی، میان صاحب‌نظران مسلمان در ارتباط با توسعه‌ی دو دیدگاه دیده می‌شود: برخی اسلام را چنان صوفیانه و ذهنی تصویر می‌کنند که هیچ گونه تحولی را بر نمی‌تابد، اینان صرفاً بر طبل ثبات و جمود می‌زنند، دنیا را به بهانه‌ی آخرت اندیشی

مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی قرار می‌دهند؛ برخی دیگر معتقدند اسلام مشوق بالاترین حد دنیاگرایی است و گویی کسی که دنیای ظاهری و مادی‌اش خراب است؛ آخرت او نقش بر آب است، به نظر می‌رسد میان نگاه اول (تلقی غربی از توسعه) و این دو نگاه می‌توان به راه دیگری رفت تا هم تحولات معقول و مفید در ابعاد گوناگون و منطبق با نیازهای انسان زمینه و بستر پیدا کند و هم اصول معنوی و اخلاقی اسلام مخدوش نگردد، این نوشتار در راستای تبیین و توضیح مبانی و ویژگی‌ها و ارکان دیدگاه اخیر نسبت به توسعه است.

سیر تطور مفهوم توسعه‌ی گیتی‌گرایانه در غرب

اگر به تاریخ غرب از عصر تجدد به این سو، به ویژه در سه قرن اخیر، نظری افکنده شود در می‌یابیم، غربیان برای توضیح تحولات اجتماعی خود از واژه‌های زیر استفاده نموده‌اند. رشد (Progress): این واژه از منظر آنها معمولاً بر تغییرات کمی دلالت دارد.

توسعه و پیشرفت (Development): این واژه معمولاً ناظر بر یک فرایند کیفی است گرچه غالباً در بعد مادی و اقتصادی به کار می‌رود، اما تا حدی نیز شامل ابعاد غیر مادی می‌شود.

کمال و تکامل (Evolution): این واژه هر چند به تعالی انسان و جامعه ناظر است و به خصوصیات والای انسانی، اخلاقی و معنوی مربوط است، اما گاه بر پیشرفتهای مادی نیز صدق می‌کند (کوران، ۱۳۷۵: ۳۱۰ و علیخانی، ۱۳۷۴: ۱۸).

از میان سه واژه‌ی مذکور «توسعه» از بسامد بیشتری برخوردار است و این واژه در لاتین به معنای خروج از لفاف (To develop) است. نخستین نظریه‌پردازان توسعه پس از جنگ جهانی دوم عقیده داشتند که این لفاف، همان جامعه‌ی سنتی و فرهنگ و ارزش‌های سنتی است؛ از همین رو در مباحث اولیه، توسعه به معنای نوسازی (Moernization) و نوسازی مترادف با غربی شدن (Westernization) یعنی ابتدا نگاه به توسعه‌ی نگاه

پروژه‌ای است، اما در ادامه توسعه با رهیافت پروسه‌ای دنبال می‌شود. و بر این رهیافت نیز نوعی نگرش کمی و مادی و گیتی‌گرایانه سایه افکنده است. بافت و ساخت تعاریف مختلفی را که نظریه‌پردازان توسعه ارائه نموده‌اند بر همین اساس شکل گرفته است. مثلاً از میان این تعاریف توسعه‌ی سیاسی این گونه تعریف شده است:

به میزانی که الگوهای رفتاری «نوین» بر الگوهای رفتاری «سنتی» پیشی می‌گیرند، به همان اندازه توسعه‌ی سیاسی حاصل می‌شود (لوسین پای، ۱۳۷۰: ۴۰).

در این تعریف رفتار نوین ناظر به جوامع نوین است و جوامع نوین همان جوامع غربی است و معیارهای نو بودن معیارهای این گونه جوامع است؛ از این رو نوسازی نیز در همین راستا تعریف می‌شود:

نوسازی عبارت است از، فرایندی که طی آن جوامع بشری از حالت سنتی به حالت نوین در می‌آیند (سریع القلم، ۱۳۷۵: ۲۱).

غربیان معتقدند به هر میزانی که ارتباط میان جهان صنعتی و غیرصنعتی (جهان سوم) افزایش یابد، جهان سوم بهره‌های بیشتری در توسعه‌ی ساختاری و رفاهی خود خواهد برد. نظریاتی که در باب توسعه، بر این تلقی استوارند به نظریات نوسازی معروفند (همان).

در ارتباط با آنچه در باب سیر تطور مفهوم توسعه اشاره شد توجه به چند نکته لازم است:

۱- واژه‌ی توسعه حکایت از تحولات در ابعاد گوناگون دارد، اینگونه تحولات در همه‌ی ادوار تاریخی و در تمام نقاط جهان، مورد عنایت دانشمندان و اندیشمندان و حاکمان جوامع بوده است؛ از این رو نمی‌توان به طور مطلق ادعا نمود خاستگاه توسعه‌ی غرب است؛ آنچه می‌توان اجمالاً مورد ادعا و اشاره قرار داد، این است که؛ خاستگاه توسعه‌ی گیتی‌گرایانه در غرب به ویژه از رنسانس به این طرف است.

۲- مضمون واژه‌ی توسعه جز میراث علمی و فرهنگی بشر است که در هر جا و در هر فرهنگی از مضمون آن، با واژه یا واژه‌هایی خبر داده می‌شود و این واژه اختصاص به گروه یا فرهنگ خاصی ندارد و هر جامعه‌ای می‌تواند متناسب با تاریخ و تجربیات و فرهنگ و تحولات خود توسعه را مورد ایضاح و تعریف قرار دهد، مبانی و شاخصه‌های آن را تبیین و تشریح نماید و ضمن بیان راه‌ها و شیوه‌های وصول به توسعه‌ی مورد نظر خود، از هدف یا اهداف مطلوب و مقصود خود پرده برگیرد و بر این اساس، مدل و الگویی را تعریف و طراحی نماید و حرکت خود را آغاز کند.

۳- در تلقی و تعاریف مدرن توسعه از منظر غربیان، مفروضاتی وجود دارد، از جمله تقسیم جوامع به سنتی و مدرن که تقسیمی اعتباری و قراردادی است و نمی‌توان هر آنچه در ظرف سنت قرار می‌گیرد، تقبیح نمود به گونه‌ای که تاریخ انقضای آن اعلام گردد و نه هر آنچه در ظرف مدرن بودن قرار می‌گیرد، قابل تحسین است اگر سنت رایج میان غربیان تعریف و مؤلفه‌هایی دارد که از نظر ایشان باید مطرود و منفور باشد و از آن تبری جسته شود، آیا می‌توان بر این اساس یک حکم کلی برای همه سنت‌ها و فرهنگ‌های دیگر نیز صادر نمود؟

۴- به نظر می‌رسد تقسیمی که از جوامع به عمل آمده و آنها را به توسعه یافته و در حال توسعه و عقب مانده تقسیم می‌کند یک تاکتیک سیاسی است. براساس کدام تلقی جوامع به این سه تقسیم می‌شوند؟ اگر این تلقی مقبول برخی نباشد و تعریف و تلقی دیگری مورد پذیرش آنها باشد، این تقسیم و مبنای آن (که در نکته‌ی قبلی بر آن اشاره شد) چه وجه موجهی پیدا می‌کند؟

۵- در این دیدگاه، برای جوامع و فرهنگ کشورهای غیرصنعتی، چه جایگاهی از

جهت فکری لحاظ شده است؟

اگر مبانی توسعه از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت باشد که هست، قطعاً تلقی از توسعه نیز یکسان نخواهد بود، در این صورت هدف توسعه نیز به گونه‌ای دیگر خواهد بود، براساس چه منطقی می‌توان گفت توسعه بامبانی و تعاریف و اهداف خاص همان توسعه‌ی مطلوب برای همگان در همه جا و برای همیشه است؟ این نکات است که ما را به این سمت و سو می‌کشاند تا ادعا کنیم توسعه‌ی غربی با توسعه‌ی ایرانی و اسلامی اگر نگوییم در تضاد است اما دارای تفاوت‌های ماهوی بارز و برجسته‌ای است.

پایه‌های توسعه‌ی ایرانی و اسلامی

هر جامعه و هر فردی که در آن جامعه زندگی می‌کند، به ناچار در نقطه‌ای قرار گرفته است که آن نقطه حاصل تمام تحولات پیشین آن جامعه و افراد است، از این رو تعریف ایرانی و اسلامی بودن در ارتباط مستقیم با تمام عواملی است که ایران معاصر را ساخته است، عواملی مانند تاریخ طولانی و پر تلاطم اما با هویت پایدار، هویتی که در ارتباط با فرهنگی کاملاً مشخص و ملی بوده است، هویتی که مبین استقلال فرهنگ ایران است، استقلال از اجزای فرهنگ ایران است و شاید نیرو محرکه‌ی این فرهنگ بوده است، از این رو:

ایرانی بودن امروز یعنی آگاهی به تمام مراحل تاریخ این مملکت نه به نحوی گسسته و متناقض، بلکه به صورت مراحل حیات یک موجود زنده.

ایرانی بودن یعنی آگاهی کامل از وحدتی که در گذشته بین تمام مراحل مختلف تاریخ ایران وجود داشته است.

ایرانی بودن یعنی آگاهی از این امر که بزرگانی همچون ابن‌سینا، مولانا یا سهروردی و ... بیان‌کننده‌ی آن عالم فکری و معنوی هستند که، سازنده‌ی عمیق‌ترین ابعاد اندیشه و قشرهای عمیق‌تر فکر امروزی ماست.

ایرانی بودن به معنای اصیل آن در درجه‌ی اول یعنی حفظ اصالت و استقلال فکری خود (نصر، ۱۳۸۲: ۴۵۷-۴۵۶).

از آنجا که فرهنگ ایرانی با فرهنگ اسلامی در هم تنیده است و میان این دو فرهنگ نوعی یگانگی و وحدت به وجود آمده است و حتی پذیرفتن اسلام در ایرانیان موجب شد ایران در عالمی وسیع‌تر به صورت قلب یک تمدن جهانی در آید و حیات فلسفی و علمی جدیدی در ایران پدید آید، از این رو هرگونه مدل توسعه‌ای که برای ایران طراحی و تعریف شود، نمی‌تواند بدون توجه از فرهنگ اسلامی جواب دهد و باید حتماً با لحاظ کردن این فرهنگ باشد، بنابراین می‌توان موارد ذیل را به عنوان پایه‌ها و اساس توسعه‌ی ایرانی-اسلامی ذکر نمود:

۱- **آمیختگی فکر و عمل:** هرگونه اندیشه‌ای در مدل توسعه برای ایرانی باید تغییر عمیق در وجود انسان و اخلاق و رفتار او ایجاد کند، لذا اصول فکری و معنوی تمدن ما هیچگاه صرفاً جنبه‌ی انتزاعی و مدرسه‌ای نداشته است. بلکه باید با تمام شئون حیات مانند هنر، اقتصاد، معماری و... رابطه‌ی بسیار نزدیکی داشته باشد.

۲- **اعتدال در زندگی:** پرهیز از افراط و تفریط در این مدل یک اصل است. در ارتباط با دنیا از سویی نباید آنچنان در طمع و ولع غوطه‌ور شد تا به فساد فرو غلطید، تا آنجا که روح آزاد طلبی انسان در بند افتد و از دیگر سوی نباید به نام معنویت دست بر دست گذاشت و از کار و تلاش و امرار معاش دست برداشت؛ بلکه باید میان نیازهای مادی و معنوی اعتدال و هماهنگی ایجاد نمود و رفتار جسمانی را مؤثر در حیات روحانی دانست و حیات روحانی را نیز مؤثر در نشاط حیات جسمانی دانست.

۳- **عقلانیت مستمر:** در فرآیند توسعه‌ی اسلامی و ایرانی نباید لحظه‌ای خرد ورزی مغفول واقع گردد و باید تلاش نمود تا به نوعی هم سویی میان عقل و ایمان و استدلال و ذوق دست یافت، و در پرتو خرد و اندیشه و با اتکا به اصول اجتناب‌ناپذیر و جاویدان،

فرهنگی که ما را ساخته است، مسیر آینده را تعیین نمود و برای رسیدن به وضع مطلوب مسائل موجود را حل کرد.

۴- هماهنگی با محیط زیست: الفت و محبت با طبیعت در بالاترین مراتب و تعالی بخشی عشق به طبیعت، سرشت همیشگی فرهنگ ایرانی بوده است، از این رو در مدل توسعه‌ی ایرانی و اسلامی، باید تمهیداتی اندیشیده شود که حتی الامکان به زیبایی طبیعت و سلامت محیط زیست و ارتباط انسان با طبیعت، آسیبی وارد نگردد.

۵- برتری انسان از خاک: فرهنگ ایران همیشه به افراد آموخته است که «انسان» بودن برتر از «بشر» بودن است و انسان والاتر از یک موجود صرفاً خاکی است، انسان موجودی تعالی‌جو است، مقصد او وصال به حقیقت است، حس انسان دوستی در او متکی بر حقیقتی است که بر زمان حکم فرماست و آن حقیقت همانا میثاق عهد «الست» است. انسان به موجب همین میثاق است که موجودی مسئول می‌باشد و ارزش حیات او در گرو همین مسئولیت است و رفتار او را از اخلاق و اصول معنوی، جدا نشدنی می‌سازد.

۶- پیوند دین و زندگی: در مدل توسعه‌ی ایرانی، هرگونه تلقی از دین باید با توجه اسلام باشد و در اسلام و فرهنگ ایرانی به رغم اهمیت توکل یعنی واگذاشتن امور به مشیت الهی، ناپرده رنج گنج میسر نمی‌شود. توکل یعنی اینکه انسان در حین عمل و به هنگام کوشش، از نقطه‌ی اتکای اصلی خود یعنی خداوند غافل نگردد.

در این دین که تعالیمش هم ناظر به حیات فردی انسان است، هم حیات اجتماعی، زندگی و امرار معاش گذشته از آسایش دنیوی، پاداش اخروی و اجر و منزلت دینی دارد.

۷- آزاد بودن انسان: انسان در عین اینکه در مشیت الهی زاده می‌شود و می‌زید و می‌میرد، موجودی آزاد است؛ مسئولیت دینی، معنوی و اخلاقی او نیز مبتنی بر همین آزادی است، آزاد بودن انسان در فرهنگ ایرانی اسلامی، آزادی همراه با مسئولیت است و هدف آن وصول به مقام آزادی است. هدف رهایی از هرگونه محدودیتی است که روح انسان را

- که طایر عالم قدس است - در تنگنای جهان مادی زندانی می‌کند، برانسان است که در پرتو این آزادی خاکستر نفسانیت را از وجود خود بزدايد و تمام هستی خود را جلوه‌گر نماید و روح خفته‌ی دیگران را مسیحا وارزنده و بیدار کند.

۸- **پیوند حقیقت و زیبایی:** در فرهنگ ایران زمین، هیچگاه حقیقت از زیبایی جدا نبوده و این دو از هم جدا نخواهد شد. ایرانی عمیق‌ترین نشانه‌ی تجلی حقیقت را در جمال یافته و زیبایی را معراج به سوی عالم معنا دانسته و عدم توجه به جمال رانوعی مرگ و زوال به شمار می‌آورد. هرگونه مدل و الگویی که به نام توسعه‌ی ایرانی اسلامی طراحی شود، باید همسو با پیوند حقیقت و زیبایی باشد.

۹- **ناپایداری این جهان:** در ادبیات ایران به افراد آموخته می‌شود که «آنچه را دیر نباید دلبستگی بدان نشاید» و در فرهنگ اسلامی نیز این جهان «دار غرور» نام گرفته است. جهانی که گذران و ناپایدار است. این حقیقت که هر لحظه از حیات ارزشمند است و در عین حال عالم مادی گذرنده است.

ترکیب میان حزن و فرح یا غم و شادی، به صورت مکمل یکدیگر، در فرهنگ ایرانی متبلور است و گذران بودن جهان و ترکیب حزن و فرح با هم رابطه‌ای عمیق دارند. در آثار اصیل ایرانی، اندوهی بزرگ در اندرون انسان نهفته است که ناشی از غم‌های عادی عاطفی نیست، بلکه غم سبزی است که ناشی از غربت و دور افتادگی انسان از وطن و ماؤای ملکوتی اوست، در قلب و کانون همین حزن، نوعی اشتیاق بازگشت به اصل و ریشه‌ی وجودی انسان است که با فرح همراه است و نتیجه‌ی آن نوعی شادی معنوی است که روح و جان انسان را در نور خود مستغرق می‌سازد.

۱۰- **هنر متعالی:** هنر در فرهنگ ایرانی اسلامی، وسیله‌ای برای انتقال از عالم محسوس به جهان معقول، از صورت به معنی، از بیرون به درون است؛ جهان محدود از یک جهت حجابی است که انسان را از عالم معنا مستور و محجوب می‌نماید و هنر نردبانی

به سوی این عالم است، دریچه‌ای است که از آن نور جهان معنوی بر عالم خاکی پرتو افکن می‌شود در هنر ایرانی، عالم محسوس دارای یک جنبه‌ی نمادین از عالم معنوی است و دوگانگی میان عالم صورت و معنا نیست و میان این دو کمال تعادل جاری است.

۱۱- آمیختگی تعقل و زیبایی (منطق و شعر): بسیاری از حقایق این سرزمین جامه‌ی شعر به تن نموده است. شعر فارسی اصیل، ظرف زلالترین اکسیر ناب معرفت و حامل درخشان‌ترین دُر حکمت است (نصر، ۱۳۸۲: ۴۸۰-۴۷۳).

تعریف توسعه‌ی ایرانی اسلامی

با توجه به مؤلفه‌هایی که برای فرهنگ ایرانی و اسلامی بیان شد، اینک در یک نگاه کلان و کلی می‌توان توسعه‌ی سازگار با این فرهنگ را، اینگونه تعریف نمود:

«رشد (توسعه) یعنی لیاقت و شایستگی برای نگهداری و بهره‌برداری از امکانات و سرمایه‌هایی که در اختیار انسان قرار داده شده است» (مطهری: ۱۳۰).

با توجه به این تعریف ذکر چند نکته لازم است:

- لازمه‌ی توسعه‌ی پایدار و حقیقی نوعی بلوغ و رشد یافتگی است، زیرا رشد یافتگی باعث می‌شود فرد یا جامعه قدر داشته‌های مفید و ارزشمند خود را بداند و برای آنچه را که ندارد و مطلوب است که داشته باشد، جد و جهد بورزد.

- گاه آنچه هست زمینه‌ساز به دست آوردن چیزی است که مطلوب هست، اما موجود نیست؛ لذا در نگهداری داشته‌ها از خود غیرت و همت به خرج می‌دهد و البته لازمه‌ی نگهداری نعمت، برخورداری از معرفت است و در پرتو معرفت از یک سو حفاظت و مصونیت از نعمت‌های موجود تحقق می‌پذیرد و از سوی دیگر منجر به بهره‌برداری صحیح از نعمت‌ها می‌شود و نیز انگیزه‌ی تحصیل مطلوب افزایش می‌یابد.

- در این تعریف سخن موقوف و محدود به امکانات و سرمایه‌های مادی انسان نیست، زیرا امکانات و سرمایه‌های انسان هم فردی است هم اجتماعی، هم مادی است هم معنوی، هم دنیوی است هم اخروی، از این رو توسعه‌ی جامعه‌ی حقیقی در فرهنگ ایرانی و اسلامی، توسعه‌ای است که ناظر به سعادت دنیوی و اخروی انسان باشد. اگر سعادت را به «بهترین اوضاع و احوال ممکن» تعریف کنیم و «سعادت دنیوی یعنی بهترین اوضاع و احوال ممکن» بنابراین سعادت دنیوی بهترین اوضاع و احوال قبل از مرگ است که جنبه‌ی مادی و معنوی دارد و از سعادت دنیوی مادی امروزه به عنوان بالاترین سطح زندگی (معیار زندگی) تعبیر می‌شود و سطح زندگی شامل اموری است که به رفاه فردی و اجتماعی انسان می‌افزاید و سعادت دنیوی معنوی در ساحت جمعی، یعنی برخورداری از عدالت، نظم و امنیت و در ساحت فردی، یعنی برخورداری از رضای باطنی (آرامش، امید و شادی) است؛ سعادت اخروی یعنی بهترین اوضاع و احوال ممکن بعد از مرگ که ناظر به رستگاری و فلاح و نجات و رهایی انسان است (ملکیان، ۱۳۸۱: ۲۹۵).

در مدل توسعه ایرانی، رشد انسان در همه‌ی عرصه‌ها و ساحات باید لحاظ شود، تا شخصیت فردی و اجتماعی دارای رشدی متعادل و متوازن و جامع باشد؛ توسعه‌ای، حقیقی و متوازن است که پاسخ به هر نیازی در آن به صورت صحیح منظور شده باشد و نوعی موازنه میان خیر مادی و معنوی در آن لحاظ شده باشد.

مزایا و معایب توسعه‌ی غربی

نمود توسعه با تلقی مدرن و غربی آن به صورت متوازن ظاهر نشد و در عین اینکه در عرصه‌ی طبیعی مزایا و نقاط قوت عدیده‌ای داشته است از جمله: بسیاری از رازهای طبیعت کشف و شناخته شده است؛ بسیاری از دشمنان طبیعی بشر را شناخته و مهار شده است؛ سرعت بخشی و سهولت آفرینی در عرصه‌ی ارتباطات و تعمیم دانش و اطلاعات

به ارمغان آورده است و نیز خدمات و حسنات فراوان در عرصه‌ی بهداشت و پزشکی و تولید کالا در زمان کمتر و... در پی داشته است؛ اما در قبال موارد فوق پیامدهای انسانی زیر را نیز به دنبال داشته است:

غفلت آفرینی، اسرافکاری، افزون طلبی، بیداری حس الوهیت و سرکشی وطنیان در انسان، مشتعل شدن آتش طمع و ولع انسان، مصرف گرا شدن و اشت‌های کاذب آفریدن، از خود بیگانگی، به شهوات خفته دامن زدن، قرار دادن قدرت‌های مهیب در دست ناهلان؛ اسارت آدمی، مکیدن طبیعت، سبقت‌های بی هدف و ایجاد تضادهای منفی میان انسان‌ها، بطالت پسندی و... .

اگر توسعه‌ی مدرن یک ضلعش علم، عقلانیت و رشد فناوری باشد، ضلع دیگرش تقویت روحیه‌ی استکباری و استثمارگری است و ضلع سوم آن شیوع و ظهور یکسری مفاسد اخلاقی است. در پرتو توسعه‌ی مدرن ماشین، ماشین‌تر شده است؛ اما لزوماً انسان، انسان‌تر نشده است، کمال ماشین غیر از کمال انسان است؛ کمال ماشین در تیزتر دویدن و بیشتر بلعیدن، افزون‌تر تولید کردن و بیشتر ویران کردن است، اما کمال انسان تسابق در خیرات و در قناعت است، در این است که انسان به شکرانه‌ی توانایی و پیروزی، گذشت و بخشش پیشه کند، کمال انسان در حق‌گرایی در باور، بی‌پیرایگی در انگیزه و نیکویی و صلاح در رفتار است.

ارمغان توسعه‌ی حقیقی و پایدار آنست که:

جامعه در بعد اقتصادی از فقر رها شود یا دست کم فاصله‌ی فقیر و غنی کمتر شود

و سطح زندگی انسان‌ها به حدی مطلوب برسد.

در بعد سیاسی، جامعه از ستم و ستم‌پذیری آزاد شود و انسان‌ها زندگی در سایه‌سار

عدالت را تجربه کنند.

در بعد فرهنگی نیز از جهل جدا شوند و به سوی حیاتی آگاهانه و هوشمندانه و خردمندانه سوق یابند تا در بعد دینی نیز از غفلت بیرون آید و خود را همواره در محضر خداوند بدانند. فقر غالباً باعث جهل است و جهل نیز غالباً باعث فقر می‌شود و جهل و غفلت نیز باعث ظلم می‌گردد و ظلم نیز باعث جهالت و غفلت از حقیقت می‌شود، پس توسعه‌ی پایدار نمی‌تواند فارغ از مقابله با سهافت بزرگ فقر، ظلم و جهل باشد و لازم است ساز و کار برون رفت از این سه، در آن تمهید و تدارک گردد.

در چنین توسعه‌ای لازم است این نکته بنیادین دیده شود که اگر پا به پای توسعه‌ی فناوری و صنعت؛ انسان‌ها تعالی اخلاقی و رشد معنوی نیابند، چنین توسعه‌ای مصداق «چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا است است»؛ انسانی که از غنای بیرونی و قدرت مادی برخوردار شود اما از غنای معنوی و قوت روحی و اخلاقی عقب بماند، چنین انسانی گرفتار احساس خود بی‌نیازی (و به تعبیر قرآن استغنا) می‌شود. خود را مکتفی بذاته احساس می‌کند و همین احساس است که مقدمه و باعث سرکشی و طغیان و عصیان است چه اینکه به فرموده قرآن: «ان الانسان لیطغی آن راه استغنی» (علق:۷).

رهاوردهای منفی و مخرب این سرکشی و طغیان چیزی است که بهره‌ی غیر غریبان است. مثلاً به دلایل واهی جنگ افروزی کردن و سلاح‌های پیشرفته‌ی خود را در محک آزمون قراردادن بخشی از پیامدهای فاجعه آمیز توسعه در بعد منفی آنست. عمق فاجعه را به بلا گرفتار آمدگان و قربانی دادگان می‌توانند درک و فهم کنند نه غریبان و کسانی دستی از دور بر آتش دارند یا ندارند. در اینجا سخن از نفی توسعه نیست؛ سخن از نقد ناموزونی و چهره‌ی کاریکاتوری توسعه‌ی مدرن است. سخن از نقد برخی دستاوردها و پیامدهاست؛ آنهم نه فقط پیامدهای منفی مادی؛ بلکه ره آوردهای منفی انسانی، اخلاقی، رفتاری و معنوی و... رهاوردهایی که در بعد فردی امید و نشاط و آرامش را از انسان‌ها می‌ستاند و از او انسانی میان تهی، حساس و شکننده می‌سازد. در بعد اجتماعی تحقق صلح و امنیت و

عدالت و احساس صلح و امنیت و عدالت را با چالش روبرو می‌کند. از این روست که باید پیوسته فرآیند توسعه از زوایا و ابعاد گوناگونش مورد رصد قرار گیرد و نتیجه‌ی آن پیوسته کنترل شود و پرداخت‌های توسعه با دریافت‌های آن، سنجش و محاسبه شود. از همین منظر است که می‌گوییم هنگامی که گفته می‌شود جامعه‌ای توسعه یافته است، بلافاصله باید پرسید در کدام بعد و جهت توسعه یافته است؟ در قبال توسعه‌ای که تحصیل نموده است، چه چیزهایی را فدا نموده است؟ خیر یا شر این توسعه، کدام بیشتر بوده است؟ در این نکته تردیدی نیست که باید در مسیر توسعه گام نهاد، اما توسعه‌ی متوازن و جامع، توسعه‌ای که ناظر به تمام نیازهای انسان (نیازهای جسمی، عاطفی، اجتماعی، عقلانی، اخلاقی، روانی، معنوی) باشد و برون‌داد آن انسان‌تر شدن انسان باشد. بر این اساس و با یک تلقی یک سویه و خاص و با نگاهی مستبدانه و حصرگرایانه و با نظر قاطع و مطلق و حق به جانب، نمی‌توان مدعی شد جوامع بر دو دسته‌اند: توسعه یافته و توسعه نیافته؛ مبنای این تقسیم کدام تلقی از توسعه است؟ آیا این تقسیم‌بندی بر نوع خاصی از پیش‌داوری استوار نمی‌باشد؟ آیا از توسعه‌ای که ناظر به وجه یا جوهری از توسعه است، می‌توان به این حکم کلی و عام رسید که برخی جوامع توسعه یافته‌اند و برخی توسعه نیافته‌اند؟ چه بسا جامعه‌ای در جهت یا جهاتی صاحب غنا و قوت شده است اما در جهت یا جهاتی دیگر، واجد فقر و ضعف است.

آیا توسعه از حیث صوری و ماهوی هیچ ارتباطی با فرهنگ جوامع ندارد؟ آیا می‌توان نسخه‌ای واحد و کلیشه‌ای از توسعه را برای همه‌ی جوامع تجویز و تأیید نمود و فرهنگ ملت‌ها را در این میان به طور کلی نادیده گرفت؟ آیا در ورای این نسخه هیچ نگاه فرهنگی برآمده از فرهنگ خاصی وجود ندارد؟ این پرسش‌های اندیشه‌سوز است که ما را به این سمت و سو سوق می‌دهد که ببینیم توسعه‌ای که با نگاه و تلقی مدرن تحقق یافته

است، مبتنی بر چه پیش‌انگارها و مبانی است و توسعه‌ای که محصول فرهنگ ایرانی و اسلامی است، چه مبانی و پیش‌انگارهایی در آن لحاظ شده است یا باید لحاظ گردد.

مبانی توسعه مدرن و ایرانی

با توجه به آنچه تا اینجا بیان شد می‌توان نتیجه گرفت، ماهیت توسعه‌ی غربی با ایرانی متفاوت است؛ اما لازم است برای اینکه حدود و ثغور و ماهیت توسعه از حیث تلقی غربی با تلقی ایرانی و اسلامی تفکیک گردد، به برخی از مبانی توسعه از این دو منظر نگاه کنیم:

۱- **مبانی فلسفی:** این مبانی در سه محور معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان

شناختی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد:

مبانی معرفت‌شناختی: همانگونه که قبلاً اشاره شد، تلقی مدرن از

توسعه یکی از مؤلفه‌های تجددگرایی است و تجددگرایی میوه و محصول علوم تجربی جدید است و در علوم تجربی جدید از یکسو یگانه راه وصول به معرفت حقیقی را مشاهده، آزمایش و تجربه‌ی حسی ظاهری دانسته‌اند و از سوی دیگر در عصر تجدد تنها شأن و هنر عقل این است که گزاره‌هایی را که حاصل مشاهده، آزمایش و تجربه حسی ظاهری‌اند در قالب استدلال‌های منتج منطقی بریزد و نتایج جدیدی ارایه کند (ملکیان، ۱۳۸۱: ۴۳).

این قسم از عقلانیت یکی از انواع «عقلانیت عملی» است و به اصطلاح نوعی «عقلانیت ابزار - غایتی» (mean-ends rationality) است که در افعال و اعمال نمایان می‌شود. انسان براساس این عقلانیت به دنبال آنست که بداند چگونه مطلوبات خود را تحصیل کند، مطلوباتی که برای انسان ارزش صرف فرصت و قوت را داشته باشد و احتمال تحقق غایت و مطلوب بالا باشد و البته برای وصول به غایات و مطلوبات فرد باید افعال ویژه‌ای را انتخاب نماید (پلانینگ، ۱۳۷۶: ۲۶۸-۲۶۵ و ملکیان: ۲۷۰).

در حالیکه حس و تجربه یکی از راه‌های وصول به حقیقت است، تجربه قلمرو و رسالت و جایگاه خاص خود را دارد و عقل نیز هم‌شان نظری دارد، هم‌شان عملی و ماده استدلال عقلانی صرفاً با مشاهدات و تجربیات و محسوسات مهیا نمی‌شود، بلکه بسته به رسالت و قلمرو استدلال، مواد آن نیز متفاوت است، از این رو رویکرد عقل تجربی ابزاری بیشتر ناظر به تغییر است اما عقل در فرهنگ اسلامی، حوزه‌ی فعالیتش فقط ناظر به تغییر نمی‌شود، بلکه متوجه تفسیر نیز هست، به بیان دیگر این عقلانیت هم به چرایی توجه دارد هم نسبت به چگونگی نظر دارد.

مبانی هستی‌شناختی: با توجه به اینکه توسعه‌ی غربی از حیث معرفتی

مبتنی بر حس و تجربه و عقلانیت ابزاری است و رسالت و قلمرو این دو محدود و محصور به جهان طبیعت و مادی است؛ پس در تلقی مدرن از توسعه، از حیث وجود شناختی، عالمی غیر از عالم ماده و مادیات یا مورد توجه نیست یا وجود ندارد و فی الواقع آنچه قابل مشاهده و آزمایش و تجربه نیست وجود ندارد؛ از این رو توسعه‌ی غربی نوعی توسعه‌ی سکولار است. انسان متجدد توسعه گرا، در این تلقی خود را از امر متعالی، منقطع نموده است، از حیث معرفتی به دانشی درباره‌ی جهان طبیعی دست یافته که به لحاظ کیفی بسیار سطحی ولی به لحاظ کمی اعجاب برانگیز است. او تصویر ظاهری و سطحی خود را بر جهان افکنده است و بر این اساس خدا را نیز از گردونه و صحنه‌ی اجتماع کنار گذاشته است.

در حالیکه در فرهنگ اسلامی نه هستی در ماده خلاصه می‌شود و نه انسان در جسم و نیازهای جسمانی و طبیعی‌اش محصور و محدود می‌شود و نه دین و خدا به حاشیه رانده می‌شود، بلکه در این تلقی خدا و دین از مبانی اندیشه پیرامون توسعه است و در واقع خدا امری پیشینی است و توسعه امری پسینی؛ بر خلاف غرب، که توسعه امری پیشینی است و خدا امری متأخر و پسینی.

مبنای انسان شناختی: اگر بر این ادعا پای فشرده شود که «هستی برابر با ماده است» از این ادعا این تلقی بیرون می‌آید که انسان نیز در ابعاد مادی و طبیعی خلاصه می‌شود. مدار و محور در تمام توجهات همین انسان طبیعی است. انسان یعنی همین گوشت و پوست و استخوان، هیچ چیز فراتر از او قابل تصور نیست و همه چیز باید در خدمت همین انسان و به پای همین موجود ریخته شود. همه چیز از او آغاز و همه چیز به او ختم می‌شود. هیچ اندیشه و عقیده‌ای را نمی‌توان فراتر و برتر از انسان نشاناد. در هر صورت تعاریفی که بر این اساس از انسان ارایه می‌شود، به یک تعریف زیست‌شناسانه از انسان بر می‌گردد (فکوهی، ۱۳۸۱: ۱۹).

از سوی دیگر نگاه حاکم بر انسان در تلقی مدرن توسعه، نوعی نگاه «فردگرایانه» است که براساس آن، آنچه باید در کانون تمام توجهات باشد حفظ حقوق، تضمین استقلال و افزایش رشد فرد انسانی است (ملکیان: ۴۰۴)؛ از همین روست که از منظر توسعه در تلقی غربی‌اش، نیاز و منافع فردی، یگانه محرک اقتصاد به شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که سایر انگیزه‌ها به ویژه انگیزه‌های خیرخواهانه مبهم و غیرواقعی تلقی می‌شود. از منظر فرهنگ اسلامی انسان جدا از خدا فاقد هویت است. هویت همان چیزی است که باعث می‌شود که هر چیزی آنچه که هست باشد. در این اندیشه، انسان فعلی از افعال الهی است و علاوه بر ساحت جسمانی، واجد ساحت روحانی نیز هست؛ لذا نیازهای او هم بعد جسمانی دارد هم روحانی؛ از سوی دیگر در عین اینکه هر انسانی یک نمونه از تجلی الهی است، واجد تشخیص و هویت خاص خود است اما اگر این انسان بر مدار فردیت و خودمحوری سیر کند به تدریج از کمالات انسانی فاصله می‌گیرد و به موجود خود محور، حریص، مسئولیت‌گریز، منفعت جو، پرخاشگر و حریم شکن و ... تبدیل می‌شود. انسان در این جهان هم برجیز حق دارد و هم برکس و به موازات حقوقی که دارد، واجد حدود و تکالیف و

مسئولیت‌هایی نیز هست. هر گونه توسعه نیز که برای این انسان تعریف و طراحی شود باید هم متناسب با حقوق او باشد و هم حدود این حقوق را لحاظ نماید.

۲- **مبنای اخلاقی:** یکی از مؤلفه‌های تجددگرایی، عاطفه‌گرایی شدید است؛ انسانی

نیز که در بستر توسعه‌ی بر آمده از تجددگرایی تربیت می‌شود، شدیداً عاطفه‌گراست (Sentimentalistic) یعنی: «احساسات و عواطف را خاستگاه همه‌ی افعال اخلاقی و یگانه‌داور خوبی و بدی و درستی و نادرستی می‌داند» (ملکیان: ۴۰۵).

براساس این خلق؛ معیار خوب و بد، سلیق و عواطف و احساسات و انفعالات نفسانی است. اخلاق هیچ مبنای واقعی یا عقلانی ندارد. معیار، خوشایند یا بدآیند آدمیان است. خوب آنست که برای «من» ناخوشایند است. مبنای اخلاق اصالت لذت است. از این رو اخلاق جنبه‌ی فردی، نسبی و موقت دارد. توسعه‌ای که مبنای اخلاقی اش این گونه باشد برای وصول به لذت بیشتر و دوری از رنج، خود را مجاز می‌داند که از هر ابزار و امکانی برای وصول به این مقصد بهره بگیرد. در فرهنگ اسلامی، اخلاق یکی از ابعاد اصیل و فطری وجود انسان است. اقتضای فطرت بیدار و زنده همیشه و همه جا یکسان است، لذا خوب و بدهای اخلاقی از آن رو که مبنای واقعی و فطری و عقلانی دارند، از رهگذر فرآیند تحول و توسعه دستخوش دگرگونی نمی‌شوند. در اسلام اخلاقیاتی مانند قناعت، عدالت، غنای روحی، انصاف، صداقت حفظ حرمت حقوق دیگران، رجحان حقیقت بر هر کس و هر چیز، دانش همراه با خدا ترسی و خدا ترسی همراه با دانش همیشه از مصادیق خوبند و ظلم، دروغ، قساوت، ذلت پسندی، ستم‌پذیری و نفاق و... همیشه بد هستند. نباید به نام و بهانه‌ی توسعه، افتادن در دام بسیاری از مفسدات اخلاقی را مباح و مجاز دانست و با این توجیه که این مفسدات از مقتضیات توسعه است خاطر خود را آسوده نمود. توسعه اگر متوازن باشد اجازه نمی‌دهد اخلاقیات اصیل و انسانی در پنجه‌های علم و تکنیک مچاله و بی‌جان شود.

۳- **مبنای تاریخی:** اندیشه‌ی توسعه در اروپا از سده هجدهم به این سو به تدریج شناخته شده است؛ این اندیشه در غرب در ابتدا به صورت پیوند اندیشه توسعه با تطور مادی ظاهر شد و با همین رویکرد نیز به سایر نقاط گسترش یافت، از این رو در صحنه‌ی تمدن غرب دیر ظاهر شد. هرچند برخی کوشیدند تا ریشه‌های آن را در میان یونانیان بیابند اما ظهور اندیشه‌ی طریق تطور مادی در تاریخ اندیشه غرب پدیده‌ی نو ظهور است، برخی معتقدند، چه بسا اساسی‌ترین عاملی که باعث اندیشه‌ی نو ظهور پیشرفت از طریق تطور (تکامل) مادی شد تنزل مقام آدمی به انسان محض بودن است، که در رنسانس اتفاق افتاد (نصر، ۱۳۸۲: ۲۴۳ و ۲۴۵).

مسیحیت سنتی انسان را موجودی می‌دانسته که برای جاودانگی و فراتر رفتن از خود آفریده شده بود، زیرا به قول قدیس آگوستین انسان بودن یعنی چیزی بیشتر از انسان محض و خاکی و مادی بودن است، اما در تاریخ جدید غرب، یک نگاه کاهش‌گرایانه به انسان شد. رنسانس انسان را در همین مرتبه‌ی خاکی و زمینی دید و او را در همین دنیا محبوس نمود؛ انسان باوری و دنیاگرایی رنسانس و پسارنسانسی باعث شد در اندیشه‌ی سنتی پیشرفت، کمال‌خواهی و روح تعالی جوی آدمی تنزل یابد و در درجه‌ی دوم اهمیت قرار گیرد.

بر همین اساس انسان نگاه خود را از آسمان معنا و معنویت برگرفت و تمام گمشده خود را در زمین و دنیا جستجو نمود و حتی برای این نگاه تقلیل‌گرایانه خود سعی نمود، جهان بینی بسازد (همان: ۲۴۶).

عامل دیگری که به این نگاه فرو کاهشی کمک نمود، آموزه «تجسد» در مسیحیت و مفهوم خطی است که از تاریخ وجود داشت (همان: ۲۴۸). اندیشه آرمان شهرگرایی نیز، در این زمینه و زمان ظاهر شد و همین اندیشه از عوامل مهمی است که باعث ظهور اندیشه‌ی پیشرفت در غرب شد. از این رو می‌توان گفت تفکر مسیحیت در غرب در خط سیر اصلی

توسعه، تاریخ را جدی گرفت و بر این باور شد که جهت تاریخ برگشت ناپذیر است و حتی تاریخ می‌تواند مبدع یک نظم بنیادین باشد.

آگاهی از بی‌همتایی هر حادثه‌ی تاریخی، اعتقاد به قطعیت برخی حوادث تاریخی، اهمیت دینی درگیری بشر در نهضت‌ها و نهادهای تاریخی، اهمیت آزادی بشر در تعیین آینده‌ی خود و حتی در تعیین مسیر کل تاریخ، همه‌ی این موارد بستر و زمینه‌ای را فراهم آورد تا انسان با آن باور به این تصمیم برسد که، به تغییر سرشت و سرنوشت خود و تاریخ دست یافته است. از رهگذر همین دنیوی دیدن و نمودن تاریخ بود که فلسفه‌های مادی مسلک و دنیا‌گرا متولد شدند و این فلسفه‌ها برای دیدگاه استوارند که:

«فرایند تاریخی خودش واقعیت نهایی و غایی است و آدمی از طریق پیشرفت مادی می‌تواند به آن کمالی نایل آید که طبق مرسوم با واقعیت بهشتی - همان اورشلیم زمینی و ملکوتی واقع در نقاط مبتدا و منتهای تاریخ که اکنون نیز حاضر هستند - یکسان تلقی شده است. به موجب تاریخی‌نگری، آرمان شهرگرایی و اندیشه‌ی پیشرفت؛ به یک معنا باید گفت در نظر انسان متجدد، زمان بر آن شده است تا سرمدیت را در کام خود فرو برده و جایگاهش را غصب کند و لحظه‌ی کنونی را به عنوان «آن» موقت و ناپایدار لذات و احساسات گذرا به جای «اکنون» سرمدی که در آن امر سرمدی و امر زمانی به هم می‌رسند، بنشانند. جای بسی شگفتی این که، نتیجه پایانی این فرایند آن است که این زمان به مقام خدایی رسیده، نه فقط امکان تجربه‌ی سرمدیت را برای افرادی که به دام افسون خواب آورش گرفتار آمده اند، از میان برده است، بلکه معنای استمرار تاریخی و از این رو معنای خود تاریخ را نیز تحت الشعاع قرار داده است».

حاصل کلام اینکه به مقام خدایی رساندن فرایند تاریخی به حدی نیرومند شده و به چنان نیروی تعیین کننده‌ای مبدل گشته که در روح و روان بسیاری از انسان‌ها جای دین را گرفته است (همان).

بر همین اساس است که گفته می‌شود، اندیشه‌ی توسعه در تلقی غربی آن، از دل آرمان شهرگرایی (utopianism) سربرآورد که فرهنگ انگلیسی آکسفورد اتو پیانیسم را این‌گونه تعریف کرده است:

«طرح آرمانی ناممکن برای اصلاح یا به کمال رساندن اوضاع و احوال اجتماعی» (نصر، ۱۳۸۶: ۱۸۴).

آرمان شهرگرایی در پی آن است که با شیوه‌ها و اسباب صرفاً بشری، نظام اجتماعی کاملی بر پا کند. نظامی که مبتنی بر خیر و به دور از سرچشمه‌ی تمامی خیرات است. این اندیشه به تصویری از تاریخ انجامید که خود تقلید مضحکی از این آموزه سنتی است که زمان با مداخله‌ی خداوند در تاریخ برای برقراری هماهنگی ازلی موجود در بهشت عدن پایان می‌پذیرد. از این رو نخستین چالشی که نظریه‌ی غربی و مدرن توسعه، پیش‌روی جهان اسلام قرار داد، مربوط به ماهیت و معنای تاریخ است که به تاریخ به منزله‌ی غایت نهایی فعالیت و عمل انسان در ظرف زمان تاریخی نگریسته می‌شود در حالیکه:

«مفهوم اسلامی زمان، اساساً مبتنی بر تجدید حیات ادواری تاریخ بشر به واسطه‌ی ظهور پیامبران مختلف است که در نهایت با وقایع مربوط به آخرت پایان می‌پذیرد؛ وقایعی که ظهور مهدی (عج) را مصداق آن دانسته‌اند» (نصر، ۱۳۸۶: ۲۰۱).

از دیدگاه اسلام اولاً از دست رفتن تدریجی حالت آرمانی جامعه‌ی اسلامی ناشی از دور شدن از مبدا وحی است؛ ثانیاً اگر چنین وضع آرمانی وجود داشته باشد چنین چیزی فقط به واسطه‌ی امداد الهی میسر است از این رو میان آخرت گرایی مطرح در فرهنگ اسلامی و آرمان شهر گرایی فلسفی غرب، شکافی است که به هیچ طریقی قابل ترمیم و پر کردن نیست؛ زیرا در اندیشه‌ی آرمان شهرگرایی سکولار و مدرن خبری از مبداء و معاد نیست، در حالیکه مبداء و مقصد جامعه‌ی آرمانی اسلام، خداست.

۴- مبانی دینی: توسعه مستلزم فعالیت در جهت هدفی خاص و معین است؛ در فرهنگ اسلامی و ایرانی تمام فعالیت‌های انسان باید منطبق با خواست خدا انجام گیرد، آن‌هم به گونه‌ای که در قانون الهی و شریعت اسلامی تجسم یافته است. ساخت اشیاء نیز باید مطابق با اصول و معیارهای هنر اسلامی صورت گیرد که خود ریشه در وحی اسلامی دارد، افعال انسان باید مورد پسند و مقبول خداوند باشد.

آن جنبه از توسعه به معنای مدرن آن که با رفاه انسان از قبیل تأمین غذا و مسکن و... سر و کار دارد در حد مطلوب و متعادلش از منظر دینی قابل حمایت و توجیه است، اما هدف توسعه به عنوان رشد اقتصادی و مادی و نامحدود انسان آن هم به گونه‌ای که انسان صرفاً موجودی زمینی و حیوانی مقتصد (Economic animal) قلمداد شود، قابل توجیه و حمایت نیست (همان: ۲۰۲).

اسلام مانند سایر ادیان غایت انسان را در کمال یافتن بالقوه‌گی‌های معنوی و روحانی او می‌بیند و انسان را موجودی می‌داند که برای تعالی جستن و فراتر رفتن از خویش پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است. از این رو اندیشه‌ی مدرن توسعه تا همین اواخر اساساً مادی‌گرایانه و اقتصادی صرف بوده و میوه‌ی آن انسان سکولار است که به نظر می‌رسد غربیان خود به تدریج دریافته‌اند که توسعه فراگیرتر از تحولات مادی بوده و نباید در این میان توسعه‌ی ارزشهای اصیل جوامع از نظر دور داشته شود.

مایکل تودارو یکی از صاحب نظران مشهور توسعه، تاکید می‌کند که:

«توسعه نباید صرفاً رفاه مادی را در برگیرد، بلکه باید باعث رشد عزت نفس فردی

و اجتماعی گردد» (کوران، ۱۳۷۵: ۳۱۱).

اگر توسعه به حیات زیستی و مادی انسان محصور و محدود گردد می‌تواند توازن مورد نظر اسلام میان وجود معنوی و مادی زندگی انسان را برهم زند و خواه ناخواه تصور اسلامی از زندگی و فعالیت انسان را تخریب کند.

۵- مبنای جامعه شناختی: جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای است که در آن فرد با مجموعه‌ای چند (خدا، خود، جامعه و طبیعت) ارتباطی چند جانبه و منسجم دارد و فرد در درون این مجموعه ارزش و اعتبار تحصیل می‌کند و مورد حمایت قرار می‌گیرد. جامعه‌ی مورد نظر اسلام نه مبتنی بر فرد گرایی است که طبق آن جامعه به صورت واحدهای مجزا و منفردی تکه تکه می‌شود و نه مانند توده‌ای از مورچه‌ها است که در آن فرد آزادی شخصی خود را از دست می‌دهد و با این خطر روبروست که قوای خلاقه اش در اثر انضباط خشک و یک دست و یک نواخت جامعه، کارایی و اثر بخشی خود را از دست بدهد. توسعه به معنای مدرن دقیقاً در جهت تخریب اساس ساختار منسجم جوامع پیش رفته و به نظام ارزشی این جوامع و روابط میان آنها آسیب رسانده است هر چند منجر به فروپاشی آنها نشده است.

این توسعه در مسیر خلق فلسفه‌ای است که بر جنبه زمینی انسان و سعادت مادی و دنیوی او مبتنی است (نصر، ۱۳۸۶: ۲۰).

این فلسفه دقیقاً در تقابل با تصور اسلام است، که انسان در آن به عنوان موجودی خدا گونه معرفی می‌شود؛ در توسعه‌ی مدرن، جامعه به صورت امت دیده نمی‌شود، بلکه به منزله‌ی توده‌ای از واحدهای منفرد جدا از هم تلقی می‌شوند که عزم آن بر تولید و مصرف هر چه پرشتابتر جزم شده است و به طبیعت نیز به عنوان صنع الهی نمی‌نگرد، بلکه به منزله‌ی منبعی که باید آن را مکید، بلعید و تبدیل به تفاله کرد، نگاه می‌شود؛ منبعی که به هر نحو ممکن باید آن را مورد غارت و بهره‌کشی قرار داد.

با توجه به آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم توسعه‌ی جدا و منسلخ از دین و اخلاق نمی‌تواند توسعه‌ای متوازن و عادلانه باشد، اگر میان اخلاق با سیاست و اقتصاد پیوند برقرار نشود، توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی سمت و سوی صحیحی را طی نخواهد نمود. تا قوای انسانی تعدیل نشود و انسان از درون به تعادل نرسد، تنظیم امور در نظام اجتماعی

محقق نمی‌شود. یعنی تا انسان نتواند میان قوای درونی (عقل، غضب، شهوت) خود تعادلی ایجاد کند، دادگری و دادگستری و قیام به قسط، از او ساخته نیست، زیرا تحقق اجتماع به فرد است و تا فرد اصلاح و متعادل نشود، جامعه اصلاح نخواهد شد. به تعبیر فیلسوفان، فاقد کمال نمی‌تواند معطی کمال باشد.

تعدیل قوا نیز فقط در پرتو ایمان به خداست (جوادی، ۱۳۸۴: ۱۱۱ و نصر، ۱۳۸۵: ۱۴۲). ایمان به خدا در پرتو یک دین آسمانی مطمئن و ناب به دست آمدنی است. از همین جاست که به لوازم توسعه‌ی متوازن و متعادل رهنمون می‌شویم و می‌پرسیم لازمه‌ی یک توسعه‌ی پایدار حقیقی عادلانه چیست؟

لوازم توسعه‌ی عادلانه

انسان تلاش می‌کند هر گونه تصویر و تصویری که از خود دارد بر جهان نیز بیفکند؛ اگر تصویر درونی تصویر موزون و متعادل باشد، تلاش می‌کند تغییرات بیرونی را نیز با آن تصویر همسو کند و اگر درون تعدیل نیافته است به افراط یا تفریط در بیرون کشیده می‌شود، در اینجا لازم است به برخی از لوازم توسعه اشاره شود تا این پندار پدید نیاید که «هدف مهم نیست، مهم آنست که توسعه به هر نحوی و به هر قیمتی حاصل شود، دست آورد مهمتر از چیزی است که از دست می‌رود».

۱- پیوند اخلاق با توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی: جامعه‌ای که از حیث فرهنگی در مسیر توسعه است، یکی از دغدغه‌های اصلی و اساسی اش پاسداری از حریم اخلاق است. در چنین جامعه‌ای این مؤلفه‌ی فرهنگی است که به سایر مؤلفه‌ها، شکل و جهت می‌بخشد، چه اینکه توسعه‌ی علمی شتاب بخش به امور است، اما توسعه‌ی فرهنگی متانت و صبر می‌بخشد. توسعه‌ی علمی سرعت آفرین است اما توسعه‌ی فرهنگی به سرعت سمت و سو می‌دهد. توسعه‌ی علمی می‌گوید چه باید کرد؛ توسعه‌ی فرهنگی می‌گوید چرا باید

رفت. توسعه‌ی علمی انسان و جامعه را از بیرون متحول می‌کند، اما توسعه‌ی فرهنگی انسان و جامعه را از درون دگرگون می‌کند.

از باب نمونه در اسلام برای پیوند زدن اقتصاد با اخلاق به عنوان یکی از مؤلفه‌های فرهنگ بر دو طریق زیر اصرار نموده است:

الف: اسلام با بیان‌های گوناگون حقیقت مال و ثروت را تشریح نموده و حد وسطی از آن را لازم و نیکو دانسته است؛ بدین نحو که از یکسو به زیان‌های حرص، ولع، طمع و افزون طلبی اشاره نموده است و از سوی دیگر پرده از نتایج سوء فقر و نیاز برگرفته است. مثلاً در سخنی از امام علی علیه السلام خطاب به فرزندشان امام حسن(ع) چنین آمده است:

«کسی را که کسب روزی می‌کند سرزنش مکن که هر کس فاقد روزی خویش باشد، خطایش بسیار است. پسر جان فقیر، حقیری است که سخنش را نشنوند و قدرش را نشناسند، اگر فقیر راست گوید، دروغگویش نامند و اگر زهد ورزد، جاهلش خوانند. پسر جان هر که به فقر مبتلا شود، به چهار خصلت مبتلا شده است: ۱- ضعف یقین (باورش به خدا و عدالت او کم شود)، ۲- نقصان عقل، ۳- سستی دین، ۴- کمی حیا و آبرو، به خدا پناه می‌بریم از فقر» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲: ۴۷).

ب: اسلام به بشر تفهیم کرده است که تمام مؤمنان اعضای یک پیکرند و باید همواره حس همدردی و معاضدت و مساعدت در میان آنها بیدار باشد و در غم و شادی یکدیگر، یار شاطر هم باشند اما بار خاطر یکدیگر نباشند؛ از این رو انسان تربیت یافته در فرهنگ اسلامی است که با دست و قلم خود به حساب دارایی‌های خویش می‌رسد و بدون هیچ گونه تظاهری سهم فقرا را جدا و با صدق دل و نیت می‌پردازد و عقیده دارد؛ اگر روزی در پرداخت سهم فقرا تأخیر کند و بدون وصیت بمیرد مدیون فقرا خواهد بود (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۲۲۱-۲۲۰).

۲- کار مفید: اگرچه می‌توان تصور نمود کار باشد و توسعه نباشد، اما نمی‌توان تصور کرد جایی توسعه باشد اما کار نباشد. واژه توسعه و پیشرفت حاکی از کار مستمر، نظم، خستگی ناپذیری، انضباط، استقامت، خلاقیت، تخصص، سامانمندی، هدفمندی، همت، ابزار مناسب، تحمل سختی‌ها، امنیت، علم، عقلانیت و... است، یکی از لوازم مهم توسعه کار است. کار هم توسعه آفرین است و هم آن را حفظ می‌کند و توسعه نیز به نوبه‌ی خود کار آفرین است. البته کار خود بر آموزش و کسب مهارت مبتنی است، برای اینکه شخص از بیکار بودن و احساس بیکاره بودن بیرون آید، نیاز است که مهارتی را کسب کند و کسب مهارت نیازمند به آموزش دیدن است. در آموزه‌های اسلامی کار با نگرش هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی در هم تنیده است. قلمرو کار چیرگی بر طبیعت و مجاله و تفاله کردن طبیعت نیست، انسان تا نفس می‌کشد باید کار کند. کار نیز باید متناسب با استعداد و قابلیت فرد باشد، اصلاح دنیا با انجام وظایف آخرتی منافاتی ندارد، حتی برنامه‌های دنیایی نباید کوتاه نظرانه و نزدیک بینانه باشد و گرنه رنج کلان و مصیبت فقر و محرومیت مستمر در پی دارد، برای رهایی از رنج کلان راهی جز کلان‌اندیشی و توسعه‌ی همه‌جانبه نیست، کلان‌اندیشی طلب محمود است نه طول امل (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۲۵۳-۲۵۲). یکی از دستاوردهای درخشان و پایدار کار، حصول استقلال است. برخی از مفسران از آیه «و لقد مکنناکم فی الارض و جعلنا لکم فیها معایش» (اعراف / ۱۰) عنصر محوری، استقلال اقتصادی جامعه‌ی بشری را استفاده کرده‌اند (همان: ۲۵۵).

-استقلال در گرو کار و همت در تولید و قناعت در مصرف است. برای رشد و ارتقای فرهنگ کار همین بس، که اسلام به شیوه‌های گوناگون برای آن اصول و ضوابطی را بر شمرده است از جمله:

- **تخصص و تعهد:** این دو در رشد کمی و کیفی کار مؤثرند. تعالی و ترقی، قانونمداری، انضباط، وجدان کاری، توجه به منافع عموم، پرهیز از شغل‌های کاذب، محصول این دو اصل است.

- **اتقان و زیبایی:** کاری که مطابق اصول علمی نباشد، متقن نیست، در نتیجه مقبول نیز نمی‌باشد. کاری که متقن است اما هنرمندانه و زیبا نیست، مطلوب و مطبوع نخواهد بود. رعایت این دو اصل حافظ تمام اصول و معیارهای زیست محیطی است، مایه پالایش فضای زندگی است، نکوهش کم‌کاری، خیانت و تزویر در کار، پنهان‌کاری در حقیقت، تقلب و... در راستای تأمین اصل فوق است.

- **پایداری در کار:** استقامت در کار (هود/۱۱۲) باعث می‌شود سختیهای موقتی و محرومیت‌های مقطعی نادیده گرفته شود، استقامت در کار صحیح موجب آرامش دل (فصلت/۳۰) و وسعت رزق (جن/۱۲) و وصول به مقصود می‌شود (نهج البلاغه، حکمت، ۳۸۶)

- **اخلاص در کار:** در تعالیم اسلامی کار تنها باید به منظور اطاعت از فرمان خدا انجام شود، زیرا اخلاص به کار رنگ عبادت و قداست می‌بخشد و روح عمل است و خستگی و تکرار و بی‌نشاطی و بی‌انگیزگی را از آستان روح انسان می‌زداید.

- **انتخاب شغل مناسب:** با شغل نامناسب و نامشروع نمی‌توان روحیه‌ای نجیب و برجسته داشت و معضلی را حل کرد، از این رو در اسلام برخی مشاغل واجب، برخی حرام و بخشی مستحب و پاره‌ای از آنها مکروه است.

- **خلاقیت در کار:** محصول پنج ویژگی قبل، خلاقیت در کار است. باید میان سنت و صنعت، طبیعت و هنر هم‌آوایی و هم‌آهنگی باشد اصل کار باید دمیدن روح هنر در ماده به ظاهر بی‌روح طبیعت باشد تا صنایع آدمیان تبلوری از حیات هنر و تجلی زنده بودن و زنده شدن باشد.

- کار هدفمند: انسانی که به کار به عنوان بستر رسیدن به پول می‌نگرد، اگر بستری غیر از کار نیز فراهم شود به آن تن می‌دهد از این رو باید هدف کار حتی برای خود کار هم نباشد، بلکه برای هدف برین باشد هدف معقول و مقبول جامعه‌ی الهی و انسانی باشد، کارها مکمل یکدیگر باشند (جوادی، ۱۳۸۶: ۲۶۴-۲۵۷).

عزت یک ملت درگرو داشتن همت عالی و بلند است و همت‌های بلند در فرهنگ کار جلوه‌گر می‌شود.

۳- آرامش فردی و امنیت اجتماعی: توسعه علاوه بر اینکه نباید انسان را از فرجام‌نگری و آخرت‌اندیشی غافل نماید، همچنین بایدبستر تحقق خواسته‌های روانی انسان رادر دنیا - درد و بعد فردی و اجتماعی - هموار سازد، خواسته روانی اجتماعی یعنی عدالت، نظم، امنیت و آزادی و خواسته‌های فردی یعنی آرامش، امید، نشاط، رضایت خاطر؛ تحقق این خواسته‌ها به‌طور بنیادین و پایا و فراگیر با غیبت نقش دین در جامعه یاغفلت از دین دراین جهت یا درحاشیه قرار دادن دین یا فرو کاستن نقش دین به عرصه‌ی فردی قابل حصول و وصول نخواهد بود؛ پس توسعه تا ربطی وثیق و پیوندی دقیق و عمیق با دین پیدا نکند، رهاورد آن آرامش و امنیت نخواهد بود. و جامعه‌ای که فاقد امنیت است به تعبیر امام علی(ع) «شر الاوطان» بدترین جاست (غرر: ۴۵۵).

امام صادق نیز در این باب می‌فرمایند:

«سه چیز است که عموم مردم به آن نیازمندند: امنیت، عدالت و فروانی نعمت» به ضرب زور و قانون می‌توان پوخته‌ی جامعه را مورد نظارت قرار داد، در حالیکه امنیت واقعی در گرو این است که برجامعه هم مراقب بیرونی ناظر باشد، هم مراقب درونی در افراد حاکم باشد (جوادی، ۱۳۸۴: ۲۰۳-۲۰۱؛ و همان، ۱۳۸۰: ۱۵۷).

احیای این مراقبت در گرو احیای اخلاق است و رئیس اخلاقیات تقواست (نهج البلاغه، قصار: ۴۱۰) ارتقاء و حفظ تقوا، وامدار دین الهی است.

ارکان توسعه

البته توسعه به معنای حقیقی و پایدار تبلور پیدا نمی‌کند؛ مگر اینکه سه رکن با یکدیگر همسویی راستین برقرار کنند. نخبگان، نظام سیاسی، مردم.

- **نخبگان:** اولین شرط نخبگان این است که کمال یافته و توسعه‌گرا باشند و با دارا بودن تعهد و تخصص و درک صحیح نسبت به جهانی که در آن زندگی می‌کنند؛ توسعه‌ی متوازن و متناسب با تاریخ و تمدن و فرهنگ خود را تعریف و طراحی کنند و با کمک مردم آن را اجرا کنند. هرگونه کوتاهی یا غفلت یا تسامح که از نخبگان یک ملت سرزند، می‌تواند انحطاط، رکود و پسرفت جامعه را در پی داشته باشد.

- **نظام سیاسی:** نظام سیاسی نیز باید باتکامل و بهینه‌سازی درونی، قابلیت توان و کارایی خود را تا حداکثر ممکن افزایش دهد و با تبیین اصول و راهکارهای پیشرفت در زمینه‌های جزئی و تخصصی و با برخورداری از نظام اداری مناسب و کارآمد مشکلات مسیر رشد و تعالی را حل کرده و بهترین و مفیدترین راه را برای رسیدن به اهداف ارائه دهد.

- **مردم:** مردم نیز نقش خود را به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم ایفا می‌کنند. مستقیم یعنی مردمدر ابعاد عملی، تحقق بخش اهداف توسعه‌اند و در پرتو جهت‌دهی نخبگان و برنامه‌ریزی‌نظام سیاسی از یکسو مجریان توسعه‌اند، از سوی دیگر به نوعی هدف توسعه‌اند. غیر مستقیم یعنی نظارت بر عملکرد نخبگان و نظام سیاسی دارند (علیخانی، ۱۳۷۴: ۲۹۸-۲۹۵).

راهکارها و پیشنهاداتی در باب وصول به توسعه‌ی ایرانی و اسلامی

شرح تفصیلی راه کارها و پیشنهادات مجال و مقال دیگری می‌طلبد از این رودر اینجا سعی شده است به فهرستی کلی از راهکارها به صورت موضوعی اشاره شود:

- آموزش فرهنگ کار براساس آموزه‌های فرهنگ اسلامی و فراهم کردن بستر آموزش و کسب مهارت در زمینه‌های گوناگون.

- تقویت وجدان کاری؛ وجدان کاری یک احساس و تعهد درونی و رضایت قلبی، و التزام عملی نسبت به وظیفه‌ای است که قرار است انسان آن را انجام دهد ولو هیچ بازرس و ناظری ظاهری نیز نظاره‌گر نباشد (آسترکی، ۱۳۸۸: ۷۲).

برخی راه‌های تقویت وجدان کاری در افراد عبارت است از: به کارگیری فرد به کارهایی که در توان اوست و مورد علاقه او باشد، احتساب سختی کار، ارزیابی عملکرد تقسیم کار، رعایت تخصص و تجربه در انتصابات، تشویق و تنبیه به جا، نوع مدیریت، تقویت حس مسئولیت‌پذیری و امانت‌داری و پیگیری.

- مدل توسعه از ابتدا باید به گونه‌ای طراحی شود که تمام نیازهای انسان در ابعاد گوناگون در آن لحاظ شده باشد.

- تعیین رابطه‌ی متغیرهای مستقل و وابسته در مدل توسعه مثلاً در مدل پیشرفت اقتصادی ژاپن اموری مانند ناسیونالیسم و آموزش آن، احیای سنت‌ها و آداب و رسوم ملی، ایجاد همبستگی اجتماعی، تولید همه چیز در محل زندگی در حد امکانات تولید داخلی، بالا بردن توان نظامی کشور، اتحاد با غرب، واردات مواد خام از خارج، مصرف کالای وطنی، صادرات کالای مازاد بر مصرف و... از جمله متغیرهای مستقل است که هر متغیر دیگری تابعی از این متغیرهاست (شعیب، ۱۳۸۳: ۷-۳).

شکی وجود ندارد که در مدل توسعه‌ی ایرانی اسلامی متغیرهای مستقل مواردی است مانند حفظ وحدت و امنیت ملی، انسجام اجتماعی، ثبات سیاسی، احیای ارزشهای معنوی و اسلامی، استقلال کشور و ملت، غرور ملی و...

- آموزش مراتب و اولویت‌های توسعه: فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، فنی و...

- تشویق به نوآوری و خلاقیت و تولید علم در زمینه‌های مختلف.

- شفاف سازی اهداف توسعه اعم از اهداف میانی و غایی.
- همسو کردن نیروهای باوراننده (آموزش و پرورش به معنای عام آن) با توسعه و اهداف آن.
- کار و همت بر افزایش تولید و قناعت در مصرف.
- نظارت دائمی و آسیب شناسانه بر فرآیند توسعه و نقد منصفانه‌ی آن.
- کلان نگری در برنامه ریزی و طراحی و پرهیز از شتاب زدگی و تفکر مقطعی و خُرد و کوچک اندیشی.
- رفتن به سوی پژوهشهای مولد و نیاز محور و کاربردی در کنار آموزش.
- لحاظ نمودن عوامل محتمل اعم از عوامل اثر گذار یا مانع اثر.
- تجدید نظر در نوع مدیریت‌ها و سوق دادن مدیریت به سمت و سوی علمی با رویکرد مشارکتی.
- شناسایی و رتبه بندی نخبگان و پژوهشگران که از مهمترین ارکان توسعه اند.
- تقویت روحیه‌ی خودباوری و اعتماد به نفس ملی و افزایش قدرت ریسک‌پذیری.

نتیجه‌گیری

در توسعه‌ی ایرانی و اسلامی نه باید غرب زده شد و نه بناست غرب ثانی شویم. نه باید صرفاً آخرت اندیشی را پیشه کرد و نه باید دنیا زده شد، بلکه باید راه میانه‌ای را اتخاذ کرد تا از رهگذر توسعه، سعادت دنیوی و اخروی آسیب نبیند. هر ملت و جامعه‌ای می‌تواند متناسب با تاریخ و تجربیات و تحولاتی که پشت سر گذاشته است، مدلی از توسعه را برای خود تعریف و طراحی کند و توسعه امری تحمیلی و اجباری نیست.

مبانی توسعه‌ی غربی از حیث فلسفی، اخلاقی، دینی، جامعه‌شناختی و تاریخی با مدل توسعه‌ی ایرانی اسلامی متفاوت است اگرچه می‌توان دیالوگ و داد و ستد میان برخی از ابعاد مدل‌های گوناگون توسعه را تصور نمود. توسعه‌ی متوازن، توسعه‌ای است که در عین بهره‌مندی از علم و عقلانیت و تکنولوژی می‌تواند به روحیه‌ی استکباری و ابتلا به برخی مفاسد اخلاقی سوق پیدا نکند و ناظر به تمام نیازهای انسان باشد. در رفتن به سوی مدل توسعه‌ی ایرانی و اسلامی هم باید عوامل و مبانی وارکان و لوازم و مختصات این توسعه را شناخت؛ هم باید موانع را شناسایی نمود و در صدد رفع آنها برآمد.

منابع

۱. قرآن.
۲. نهج البلاغه.
۳. آمدی، عبدالواحد. شرح غررالحکم و دررالکلم، توسط جمال‌الدین محمد خوانساری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۴. استرکی، مرضیه. چگونگی شکل‌گیری وجدان کاری و تداوم آن، ماهنامه مهندسی فرهنگی، سال سوم شماره ۳۱ و ۳۲، ص ۷۰، ۱۳۸۸.
۵. پلانینگ، آلین. آیا اعتقاد به خدا معقول است در کلام فلسفی، ترجمه‌ی احمد نراقی، ابراهیم سلطانی، تهران، انتشارات صراط، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۶. جوادی آملی، عبدالله. اسلام و محیط زیست، قم، انتشارات اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۷. جوادی آملی، عبدالله. حق و تکلیف در اسلام، قم، انتشارات اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۸. جوادی آملی عبدالله. انتظار بشر از دین، قم، انتشارات اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۹. جوادی آملی عبدالله، نسبت دین و دنیا، قم، انتشارات اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۰. سریع‌العلم، محمد. توسعه جهان سوم و نظام بین‌الملل، تهران، نشر سفیر، ۱۳۷۵.
۱۱. شعیب، بهمن. سایت [www. Bashgah.net](http://www.Bashgah.net)، ۱۳۸۳.
۱۲. علیخانی، علی اکبر. توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی(ع)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۳. فکوهی، ناصر. تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسانشناسی، تهران، نشر نی، چاپ اول.
۱۴. کوران، تیمور. اسلام و توسعه نیافتگی و: بازنگری یک معمای دیرینه، مترجم: یداله دادگر، نقد و نظر، سال سوم شماره اول، قم، تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵.
۱۵. لوسین پای. فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، ترجمه‌ی مجید محمدی، نامه فرهنگ، شماره ۶-۵، ص ۴۰، ۱۳۷۰.
۱۶. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۱۷. مصطفوی ترقی، سید جواد، ابعاد گسترده اسلام، تهران، انتشارات محمدی، چاپ اول، ۱۳۵۸.
۱۸. مطهری، مرتضی. امدادهای غیبی در زندگی بشر، قم، انتشارات صدرا.
۱۹. ملکیان، مصطفی. راهی به رهایی، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۲۰. نصر، سید حسین. قلب اسلام، مترجم صادق خرازی، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۲۱. نصر، سید حسین. جاودان خرد، به اهتمام سید حسن حسینی، تهران، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۲۲. نصر، سید حسین. اسلام سنتی در دنیای متجدد، مترجم محمد صالحی، تهران دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ اول، ۱۳۸۶.

۲۳. نصر، سید حسین. نیاز به علم مقدس، ترجمه‌ی حسن میان‌داری، قم، مؤسسه فرهنگی
طه، ۱۳۸۱.